

زیبایی شناسی

استاد محمد تقی جعفری

تحلیل مسئله زیبایی شناسی

اینان دو کار انجام می دهند:

اول اینکه مفهوم زیبایی را از زیباییات حیات که با آرمانهای معقول بوجود می آید، برکنار می کنند و از این راه اخلاق را که عبارتست از شکوفائی عالیترین حقایق در درون آدمی ، یک پدیده یا یک فعالیت درونی ابهام انگیز و فاقد جاذبیت قرار بدهند، در صورتیکه مبانی اصیل اخلاق برشهود و احساس های عالی استوار است که در موقع تعلق به نمودهای زیبای محسوس، شهود زیبایی نامیده می شوند و روی همین برداشت زیبایی والا درباره اخلاق است که یکی از متفکران بسیار حساس و دقیق می گوید: «تماشاگهی بس عظیم وجود دارد که آسمان نامیده می شود، و تماشاگهی عظیم تراز این دو وجود دارد که وجدان آدمی است.»

دوم اینکه این زیباشناسان مانند اکثر متخصصان در

در نخستین شماره «فصلنامه هنر» مقاله استاد محمد تقی جعفری با عنوان «تحلیل مسئله زیبایی شناسی» درج گردید. این مقاله به بررسی مسئله زیبایی شناسی از دیدگاه اسلام می پرداخت.

مقاله استاد جعفری، بخشی از یک نوشته بلند بود. در این شماره مطلب دیگری از آن نوشته برگرفته ایم که در اینجا به نظر علاقه مندان می رسد.

جدا کردن زیباییات آرمانهای معقول از زیباییات محسوس

کوششی در راه گسیختن وحدت حیات و روان انسانی است

گروهی از زیباشناسان و دیگر متفکرانی که در مباحث زیباییات اظهار نظر نموده اند، مانند کروچه در صدبرآمده اند که هنر را از اخلاق تفکیک کنند:

یک بعد انسانی، قیچی به دست گرفته، با کمال آسودگی خاطر مشغول بریدن بعد مورد توجه خویش از دیگر ابعاد انسانی می‌باشند که در هویت روانی انسان متحد بوده و بدون هیچ حد و مرزی شخصیت آدمی را تشکیل می‌دهند، یا شخصیت آدمی با وحدتی که دارد همه آنها را اداره می‌کند. این کار آگاهانه یا ناآگاهانه درست شبیه به اینست که ماهی را از آب درآورند و سپس آنها را بیاورند در آشپزخانه قطعه قطعه کنند و بپزند. سپس روی هر قطعه‌ای از آنها ادویه و رب گوچه و آب لیمو و غیر ذلک هم بریزند و هر کسی با تماشا به قطعه‌ای که در مقابلش قرار گرفته است و با خوردن همان قسمت از ماهی چنین ادعا کند که من ماهی را می‌شناسم و ماهی را می‌خورم!! در صورتیکه ماهی از آن موقع که از آب درآمده است، موجودیت حقیقی خود را از دست داده و حتی قطعات بیجان ماهی توی تابه پخته و چیزهای دیگری هم به آن مخلوط شده است. آخر، تاکنون کدامین فرمول علمی توانسته است احساس عظمت زیبایی اخلاق را در هویت روانی انسانی از احساس زیبایی به معنای معمولی آن بریبه و مرزبندی کرده و از اتحاد آن دو در سطوح عالی روان جلوگیری بعمل آورده باشد!!!

این آرمان اعلا است که از آغاز تاریخ معرفت بشری تاکنون کاروانهای انبوهی از دانشمندان و حکماء را برای کشف قوانینی که از نظم عالم هستی برمی‌آید، با جدی‌ترین قیافه براه انداخته و آنان را به خواندن سطور کتاب هستی وادار نموده است. گوئی انسانهای آگاه یقین کرده‌اند که هستی خود آنان با نظم سرشته است و بمجرد رویارویی با بی‌نظمی، گوئی هستی خود را مختل می‌بینند. تجسم این آرمان اعلا در صورت هماهنگی و تعادل و موازنه و تناسب و توالی با پدیده‌های عینی و رویدادهای زندگی و طبیعت و موضوعات ساخته شده فکر و دست بشری، زیبایی را بوجود می‌آورد.

بعضی از نویسندگان بی‌نظمی را بعنوان یکی از زیبایی‌ها بشمار آورده‌اند. و این صحیح نیست، بنظر

می‌رسد که بی‌نظمی که ضد یا مخالف نظم است بدانجهت گاهی جالب توجه می‌شود که جریان منظم یک عده واحدها یارو پیدادها وقتی که خیلی تکرار می‌شود و استمرار طولانی پیدامی‌کند، موجب ملالت خاطر می‌گردد و احساس لذت از بروز ناگهانی بی‌نظمی در این گونه موارد مستند به بعد تنوع طلبی حیات آدمی است، نه اینکه بی‌نظمی یکی از پدیده‌های زیبایی است. گاهی مطلوب بودن بی‌نظمی مستند به شکستن ضرورت و جبری است که از استمرار و امتداد نظم برای آدمی تلقی می‌شود، در این مورد نیز می‌بینیم که بی‌نظمی یک پدیده زیباییست، بلکه بعنوان عامل شکننده ضرورت و جبر تلقین شده مطلوب واقع می‌گردد. گاه دیگری نظم از آن جهت مطلوب واقع می‌گردد که مختل شدن جریان واحدها و رویدادها باینکه هدف‌ها و غایت‌های منظور از نظم را مختل می‌سازد، ولی واحدها و رویدادهای بهم خورده ابعاد تازه‌تری را در آن موقع از خود نشان می‌دهند که ممکن است با درگون ساختن شرایط در نظم دیگری، زیبایی تازه‌تری را بوجود بیاورند. این قانون کلی راه‌رگر فراموش نکنیم که: هر زیبایی مطلوب است ولی هر مطلوبی زیباییست چنانکه در همین پدیده بی‌نظمی ملاحظه کردیم.^۱

۲- زیبایی آزادی

یکی از آن آرمانهای اعلا که از اساسی‌ترین عوامل قطب درون ذاتی زیبایی‌هاست، پدیده آزادی است. این آرمان اصیل که «هیچ زنجیر جبری حیات مراد خود نفشارد و سر هر چند راهی که رسیدم قدرت انتخاب هر یک از آن چند راه را داشته باشم. زیبای معقول است مادر این مبحث به تفصیل پدیده آزادی مشروحاً نمی‌پردازیم، و مطالعه کنندگان محترم می‌توانند به ترجمه و تفسیر نهج البلاغه مراجعه نموده و تفصیل این مبحث را در آنجا بررسی نمایند. فقط نکته بسیار بااهمیتی را که در اینجا متذکر می‌شویم، اینست که آزادی بمعنای قدرت انتخاب «یکی از چند» یک پدیده

۳- زیبایی بروز طبیعت آنچنانکه هست

زیبائی بروز طبیعت آنچنانکه هست. این زیبایی برای انسان فوق العاده جالب و مطلوب است. قیافه ساختگی و کردار و گفتار تصنعی اگر بخوبی تشخیص داده شود، زشت ترین نمودی است که بشری تواند با آن روبرو شود. تطابق و توافق وضع روانی و مغزی سالم باقیافه و کردار و گفتار عینی، یکی از آرمان های معقول نوع انسانی است که در هر زمان و هر مکان و هر گونه شرایط، از اجتماع چند نوع مطلوبیت، مانند اشباع شدن حس واقع گرایی و واقع بینی و روشن بودن دیدگاه و جریان نظم در تطابق واقع و نمود آن، و پشت پرده و روی پرده حاصل می گردد، زیبایی فوق وصف و بیان را بوجود می آورد. گاهی درخنده یک قدرت پرست زیبارو که در نظر انسان ساده لوح بر زیبایی اش افزوده است، با آن هدف گیری که درازهم باز کردن غنچه لبها و نشان دادن داندانهای سفیدش که به امداد خمیر دندان و مسواک آنها را صیقلی نموده است، میلیونها انسان را بگریه خواهد درآورد و میلیونها اولاد آدم را بیخاندان خواهد ساخت که تا قهرمان نامیده شود! نیز مقدار بیشت در جولان چشمها و آرامش اعضا صورت در موقع سخن گفتنش دقت کنید، و به این حقیقت پی ببرید که هریک از کوچکترین حرکات چشمانش صدها چنگیز و آتیل و نرون را به تاخت و تاز روی اجساد متلاشی شده اولاد آدم به حرکت درمی آورد، خواهید فهمید که معنای زشتی چیست. آنگاه بروید در اطاق محقرتان، کودک یکساله تان را بردارید و او را به حرکات و نگاهها و برآوردن صداهای ناب که از متن طبیعتش برمیآید، خیره شوید و تماشا کنید، در این موقع است که خواهید فهمید زیبایی چه معنا می دهد. این یک مطلب بی اساس نیست که: سادگی در بروز واقعیت انسان آنچنانکه هست و ارتباط سالم او با واقعیت آنچنانکه هست، رابطه مستقیم بارشد مغزی و روانی انسان هادارد. شما حتی یک لحظه، بلی حتی یک لحظه در زندگی و عموم نمودهای آن، در پیامبران و اولیاء الله و رشد

مطلوب ضروری است که حیات انسانی اکثراً ساختن هرگونه سد و مانع از نفوذ و جریان خود بهره برداری نموده است، بهمین جهت است که نمیتوان آزادی به این معنی را در منطقه ارزشها و زیبایی ها قرارداد. آزادی از موقعی می تواند در منطقه زیبایی ها و ارزشها قرار بگیرد که در راه کمال و رشد آدمی به مرحله اختیار یعنی خیرجویی و خیرگرایی برسد، یعنی در سرچند راهی، راه خیر و کمال را با وجدان آزاد انتخاب نماید. تجسم آزادی تصعید شده به مرتبه عالی اختیار از زیباترین واقعیت های انسانی است که با حرکت به کمال اشباع شده است. آیامی توانیم بگوئیم که زیبایی باشکوه طبیعت هنگامی برای ما طبیعت نشینان تجلی می کند و ما را در دریائی از لذت معقول فرومی برد که احساس کنیم جهان با طبیعت با جدی ترین قیافه قانونی خود رو به کمال می رود، یا مستند به یک کمال اعلا است. بلی، حق داریم بگوئیم، بلکه باید چنین بگوئیم و الا حق نظاره بر طبیعت را ادا نکرده ایم.

حال می گوئیم: در هر رویداد صادر از انسان، وقتی که علم به استناد آن رویداد به آزادی شکوفا در اختیار پیدامی کنیم، آن رویداد بدانجهت که تجسمی از آرمان اعلا می باشد، زیبا جلوه می کند، عظمت این زیبایی معقول در حدیست که اگر در هنگام اشتغال حواس ما به زیبایی محسوس (چه طبیعی و چه هنری) بروز کند، یعنی در همان حال که همه سطوح مغزی و روانی ما را لذت دریافت زیبایی محسوس پر کرده است، حرکات مشقت بار شخصی رامی بینیم که با آزادی شکوفا در اختیار مشغول برداشتن سنگها یا برکندن خارهایی از جاده حیات انسانهاست، در همان لحظه اگر قدرت فعالیت مغزی و روانی خود را در اختیار داشته باشیم، در دریافت یک زیبایی معقول چنان غوطه ورمی شویم که به قول سعدی: «بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست رفت» دانه های عرق پیشانی چنین انسانی که در قله اعلا تجلی گاه انسانیت قرار گرفته است، ما را از تماشای دانه های زرین سپهر لا جو ردین منصرف نموده، زیبایی محسوس را از دیدگاه مانا پدید می سازد.

یافتگان واقعی بشری، نمی‌توانید چهره ساختگی
و تصنعی سراغ بگیرید.

۴- احساس پیوستگی با گذشته و آینده

یکی دیگر از آرمانهای معقول ما که اگر در جهان
عینی تجسمی پیدا کند، زیبایی بوجود می‌آورد، عبارتست
از احساس پیوستگی با گذشته و آینده. به این معنی که
آدمی از امتداد و گسترش درک و فهم گذشته و پیوستگی
بعدی از ابعادش به آینده همان زیبایی را احساس
می‌کند که از پیوستگی واقعی به آینده، زیبایی اشیاء
باستانی مانند سکه‌ها و نقشه‌ها و ساختمانهای قدیمی
و موضوعات مورد ارتباط دوران کودکی و غیرذلک، معلول
این آرمان معقول است که گسترش درک و احساس
پیوستگی به گذشته نامیده می‌شود.

شاید در زندگی هیچ لحظه‌ای ابهام‌انگیزتر
و تاریک‌تر از لحظه‌ای نیست که آدمی خود را بکلی
گسیخته از گذشته ببیند و ناتوان از پیوستن به آینده.
بنابراین، احساس آشنائی با کارها و نمودهایی که هم‌نوع
انسانی در گذشته از خود بیادگار گذاشته است و آنچه را که
آیندگان بوجود خواهند آورد، مخصوصاً در نظم و شکل
مطلوب، یکی از عوامل برطرف کننده احساس غربت
و بیگانگی از طبیعت و انسانهاست که یکی
از احساس‌های ناگوار ما انسانهاست. البته بحث و تحلیل
در آثاری که بشر از خود بیادگار گذاشته است، از ابعاد
گوناگون کاری است بسیار شایسته و گاه هم ضروری
میباشد.

۵- تطبیق معقول بر محسوس

تطبیق معقول به وسیله تشبیه و تجسم و تنظیر و تمثیل به
محسوسات در همه علوم انسانی مخصوصاً در ادبیات چه
در قلمرو شعر و چه در قلمرو نظم. معنی این آرمان اینست
که اکثریت بسیار چشمگیر مردم، حتی عده فراوانی
از رشد یافتگان مغزی و روانی، علاقه شدید به نمودار
ساختن حقایق معقول در صورت و اشکال و نمودهای
محسوس دارند. شاید به جرأت بتوان گفت: بزرگترین

و سازنده‌ترین کاری را که شخصیت‌های ادبی تاریخ
انجام داده‌اند، تطبیق و قابل فهم ساختن حقایق معقول
بوسیله تشبیه و تجسم و تنظیر و تمثیل به محسوسات
بوده است که عده‌ای از پیش‌تازان قلمرو ادب موفق به آن
شده‌اند. اگر جلال‌الدین مولوی در مثنوی جاودانیش به
بیان حقایقی مانند حقایق موجود در ادبیات زیر قناعت
می‌کرد، بهره‌ای که بشریت از آن می‌گرفت، بیش
از استفاده از قبسات میرداماد رحمة الله علیه نبود که در هر
دوره و عصری پس از آن بزرگوار عده‌ای بسیار اندک از آن
کتاب برخوردار شده‌اند. مثلاً اگر مولوی مثنوی خود را
با اینگونه ابیات پرمی‌کرد:

از توای جزئی ز کل هم مختلط

فهم میکن حالت هر منبسط

این وسط در بانهایت میرود

که مرآن راؤل و آخر بسود

عقل پنهان است و ظاهر عالمی

صورت ماموچ یا زوی نمی

در عدم، هست ای برادر چون بود

ضداندر ضد خود مکنون بود

ولی مثنوی با این گونه ابیات پرنشده است. بلکه باتشبه
معقول به محسوس به قول مردم هنگامه کرده است. مثلاً
وقتی که می‌خواهد این حقیقت معقول را که اگر حواس
و ذهن و تعقل را اجزائی از عالم هستی بدانیم، چون این
ابزار اجزائی از عالم هستی می‌باشند، لذا نمی‌توانند
هستی را در دیدگاه خود قرار داده آن را توضیح بدهند، بلکه
هر آگاهی و معرفتی که بوسیله ابزار مزبور بوجود بیاید خود
پرده‌ای یابیک جزء تازه‌ای به جهان میافزاید، چنین
می‌گوید:

کاشکی هستی زبانی داشتی

تازه‌هستان پرده‌ها برداشتی

هر چه گوئی ای دم هستی از آن

پرده دیگر بر او بستنی بدان

حالا ببینیم این معنای معقول و عالی را با چه تشبیهی

توضیح می‌دهد؟

آفت ادراک آن قبال و حال

خون به خون شستن محال است محال
در مورد دیگر درباره عدم اثر تعلیم و تربیت
در اشخاصی که طراوت و عظمت و بعد گیرندگی حیات
را از دست داده و به ظاهر زیانمای خود تکیه می کنند،
از زبان باغبانی که درخت خشکیده ای را می برد، چنین
می گوید:

هر کجا بینم درخت تلخ و خشک

می بزم تارهد از پشک مشک
خشک گوید باغبان را کای فتی

مرمر اچه می بری سربی خطا
باغبان گوید خمش ای زشت خو

بس نباشد خشکی توجرم تو
خشک گوید راستم من کژنیم

تو چرا بی جرم می تری پی ام
باغبان گوید اگر مسعودئی

کاشکی کژ بودی وتر بودنی
جاذب آب حیاتی گشته ای

اندر آب زندگی آغشته ای
تخم تو بود بوده است واصل تو

بادرخت خوش نبسوده وصل تو
در این ابیات می بینیم که مسئله بسیار مهم عامل عدم

تأثیر تعلیم و تربیت را در بعضی از مردم و همچنین مسئله
تکیه به نمودهای زیبای بی اصل و تقدم وابستگی به
حیات [آن پدیده الهی] را اگر چه با ظاهر زشت نما چقدر
عالی بیان نموده و باز بیاترین تشبیه تا اعماق سطوح روح
آدمی می گستراند.

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو

بادم از کشته خویش آمد و هنگام درو
حافظ در بیت فسوق یکی از

عالی ترین تشبیهات معقول بر محسوس را آورده است.
عمر آدمی چونان مزرعه ایست که اعمال وی در آن مانند
بذرها در مزرعه کاشته می شود و پس از گذشتن مدت

لازم محصول آن بذرها سر بر می آورد و دروگر زمان داس
بدست سراغ آن محصول می رود. چه زیباست تشبیه
فوق که می گوید: آسمان با آن رنگ مزرعه ای و ماه که
در شبهای اول بشکل داس در آن نقش می بندد، بیاد
آورنده اعمال و نتایج آنهاست که روزی از آن اعمال
درو خواهد گشت. اعمال و نتایج آنها بر مبنای یک قانون
معقول و بقای آن دورادر پشت پرده محسوسات، به یک
منظره محسوس تشبیه نموده است که در صفحه آسمان
باماهی که مانند داس دیده می شود، قابل مشاهده است.
جلال الدین مولوی معقول مزبور را به کوه و صدای
منعکس در آن تشبیه می نماید:

این جهان کوه است و فعل ما ندا

سوی ما آید نداها را صدا
در هر دو بیت فوق اصل معقول عمل و عکس العمل،

یا علت و معلول یا مقدمه و نتیجه به بهترین وجهی به
محسوس تشبیه شده است.

مولوی درباره این اصل معقول سازنده (اگر حرکت
و تلاش تودر مسیر هدف اعلا حیات است، نباید از موانع
گسترده در مسیر حرکت پروائی داشته باشی) این تشبیه
رامی آورد:

مه فشاند نور و سگ عوعو کند

هر کسی بر خلقت خود می تند
چونکه نگذارد سگ آن بانگ سقم

من مه ام سیران خود را کی هلم
چونکه سرکه سرگی افزون کند

پس شکر را واجب افزونی کند
ماه تابان یکی از کرات فضائی است که در مجرای

قوانین کیهانی مشغول کار خویش است، ماه نوری را که
از آفتاب گرفته است، منعکس نموده آنرا به فضا منتشر
خواهد ساخت و از عوعو و فریاد سگ با کی نداشته و کار
قانونی خود را رها نخواهد کرد همچنین آن انسان که

می کند که حتی موانع حرکت درمسیر رشد گاهی بصورت کمک وعامل تقویت بروز می کند، زیرا صاحبان اسبها به خیال اینکه به آب خوردن کره ها کمک می کنند، سوت می زدند، درصورتیکه خود کره ها به مقتضای تشنگی مشغول آب خوردن بودند وآنان سوت می زدند وآن حیوانات را به وحشت می انداختند! انسانهای دور ازفضائل انسانیت را که همه سطوح روانی آنان پر ازکثافات وآلودگی های جهل وهوی وخودپرستی است درموقع رویارویی باکسانی که بافضائل انسانیت آراسته اند، به آن مرد دباغ تشبیه می کند که گذرش به بازار عطرفروشان افتاد و وضع مغزی او بهم خورد و بیهوش بر روی زمین افتاد:

آن یکی دباغ در بازار شد
تاخرد آنچه ورادر کاربرد
در زمان افتاد بیهوش وخمید
چونکه در بازار عطاران رسید
بوی عطرش زد زعطاران راد
تابگردیدش سروبر جافتاد
همچو مردار افتاد او بی خبر
نیم روز اندر میان رهگذر
جمع آمد خلق بر روی آن زمان
آن یکی کف بردل او می براند
وز گلاب آن دیگری بروی فشاند
اونمی دانست کاندرا مرتعه
از گلاب آمد ورا این واقعه
آن یکی دستش همی مالید وسر
وان دگر گه گل همی آورد تر
آن بخورعود وشکر زبهم
واند گراز پوشش می کرد کم
وان شده خم تانفس چون می کشد
وان دگر بوازه هانش می شمد
واند گرنبضش گرفته ازخرد
منتظر تانبض او چون می جهد

درمسیر رشد قدم برمی دارد، چه باکی خواهد داشت از موانع دائمی که مردم ضد رشد وکمال انسانی سرراهش سبز خواهند کرد. اگر تویک شیشه سکنجبین داشته باشی که مورد نیازتست، اگر مردمی نادان ومزاحم توی آن شیشه سرکه بریزند که آنرا مختل نمایند، شماهرگز خود شیشه را نمی شکنید بلکه غسل یاشکرآن را زیادتیر می نمائید تا حالت سکنجبین بودن محتوای شیشه از بین نرود چه تشبیه عالی است که مولوی درباره توضیح اصل معقول «درمسیر حق ورشد انسانی باعروض اضداد مخالف وکارشکنی کارشکنان، حرکت درمسیر انتخاب شده را برهم مزن، بلکه بر نیروی حرکت خود بیفزای، تا حرکت تو عمل اضداد مخالف وکارشکنی هارا خنثی بسازد»

ودرجای دیگر صورتی دیگر از همین اصل معقول را به محسوس قابل مشاهده همگان تشبیه کرده می گوید:
آنکه فرموده است اواندر خطاب
کره وماد رهمی خوردند آب
می شخولیدند هر دم آن نفر
بهراسبان که هلازین آب خورا
آن شخولیدن به کره می رسید
سرهمی برداشت واز خود می رمید
مادرش پرسید کای کره چرا
میرمی هرساعتی زاین استقا
گفت کره می شخولند این گروه
زاتفاق بانگسان دارم شکوه
پس دلم میلرزد از جامیرود
زاتفاق نعره خوفم میرسد
گفت مادرتاجهان بوده است این
کارافزایان بدند اندر زمین
هین توکارخویش کن ای ارجمند
زود کایشان ریش خود برمی کنند
وقت تنگ ومیرود آب فراخ
پیش از آن کره هجرگردی شاخ شاخ
دراین تشبیه معقول بر محسوس، این نکته را هم بیان

تا که می خورده است یابنگ و حشیش
 خلق درماندند اندر بی هیش
 یک برادر داشت آن دباغ زفت
 گریزد و انا بیامد زود تفت
 اندکی سرگین سگ در آستین
 خلق را بشکافت و آمد با حنین
 گفت من رنجش همی دانم ز چیست
 چون سبب دانی دوا کردن جلیست
 چون سبب معلوم نبود مشکل است
 داروی رنج و در آن صد محمل است
 چون بدانستی سبب را سهل شد
 دانش اسباب دفع جهل شد
 گفت با خود هستش اندر مرورگ
 توی برتوبوی آن سرگین سگ
 تا میان اندر حدث اوتا به شب
 غرق دباغی است او روزی طلب
 با حدث کرده است عادت سال و ماه
 بسوی عطرش لاجرم دارد تباہ
 چون جعل گشته است از سرگین کشتی
 از گلاب آید جعل را بی هشی
 اینست آن اصل معقول والا که شنیدن حقیقت برای
 کسی که سطوح روانی او پر از باطایل و پندارهای
 بی اساس و هواهای شخصیت سوزاست موجب اختلالات
 ذهنی و روانی اومی گردد. برای کسی که درونش
 پر از اشتیاق به زرق و برق ناپایدار حیات طبیعی محض
 است، صحبت از کمال و ابدیت واقعاً ناراحت کننده
 و باعث ناراحتی شدید روانی اومی باشد. من در آغاز
 دوران تحصیل وقتی که می شنیدم: کسانی هستند که از
 شنیدن مطالب علم و معرفت احساس ناراحتی می کنند،
 بهیچ وجه باور نمی کردم و سوگند به حق جل و علا از
 شنیدن چنین سخنی چنان در بهت و شگفتی فرو می رفتم
 که گویی از شنیدن جابجا شدن کره زمین و آفتاب بدون
 علت در حیرت و تعجب فرورفته ام. ولی در دورانهای بعد،
 چه در مطالعات و چه در هنگام رویارویی با بعضی
 از اشخاص بطور فراوان این حقیقت را مشاهده کردم و آن

موقع معنای جمله امیر المؤمنین (ع) را که می فرماید:
 الْمَرْغَدُ وَمَا جِهَلُهُ
 (انسان دشمن آن چیز است که آن را
 نمی داند) تا حدودی درک کردم
 پدیده اختیاری یکی از لطیف ترین و ظریف ترین
 فعالیت های روان آدمی است، و از هر کس بپرسید که آن را
 می دانی یا نه؟ به سرعت به شما پاسخ می دهد
 و می گوید: بلی، معنای اختیار اینست. در صورتیکه به
 استثنای متفکران ژرف نگر، معمولاً جریان اراده محض
 را بدون نظاره و سلطه شخصیت بر کار، اختیار می نامند،
 در صورتیکه این اراده در مثل عامیان بایک کشمش به
 گرمی می گراید و بایک غوره به سردی. جلال الدین
 چنین اختیار پنداری را بایک تشبیه بسیار محسوس و زیبا
 روشن می سازد و می گوید:

اشتری ام لاغر وهم پشت ریش
 ز اختیار همچو پالان شکل خویش
 این کژاوه گه شود اینسو گران
 آن کژاوه گه شود آنسو کشان
 بفکن ازمن، حمل ناهموار را

تا بیبیم روضه انوار را
 نکته فوق العاده با اهمیت که در تشبیه فوق وجود
 دارد، اینست که توهم اختیار در تمایلات و اراده هائی که
 بانا چیزترین عوامل دگرگون میشوند، شخصیت آدمی را
 مجروح میسازند، چنانکه حرکات پالان به این سو و آنسو
 پشت شتر را زخمی می کند.
 یک تشبیه معقول بر محسوس در حد اعلا، از شبستری
 در گلشن راز آمده است که فوق العاده جالب است.
 اومی گوید:

عدم آیینه عالم عکس وانسان
 چو چشم عکس دروی شخص پنهان
 تو چشم عکسی و اونور دیده است
 به دیده دیده را دیده که دیده است
 جهان انسان شد وانسان جهانی
 از این پاکیزه تر نبود بیانی

البته ما مضمون این بیت را چنین در نظر می‌گیریم که مقصود از عکس، عکس عظمت و جلال خداوندی است، نه ذات او.

یکی دیگر از شعرارا می‌بینیم که این اصل معقول را که «درک هیچ موقعیت زندگی بدون صعود به موقعیت والاتر امکان پذیر نیست، در یک تنظیر بسیار عالی و قابل مشاهده چنین بیان می‌کند:

من آب شدم سراب دیدم خود را

دریا گشتم حساب دیدم خود را

آگاه شدم غفلت خود را دیدم

بیدار شدم به خواب دیدم خود را

ابوالحسن تهامی در رثاء فرزندش که مضامین بسیار عالی رادریایاتش می‌آورد، عالی‌ترین تشبیه رادرباره ریابکاری ریابیشه گان می‌آورد. او می‌گوید:

ثوب الریاء یشف عما تحته فاذا التبسمت به فانک

عار

لباس ریاء شفاف است وزیر خود را آشکار می‌کند،

اگر آن رابپوشی، برهنه‌ای.

اگر هنر شعری در قلمرو ادبیات ارمغانی جز عمل تشبیه و تمثیل و تجسیم و تنظیر معقول بر محسوس به بشریت نداده بود، شایسته بود که بگوئیم: این هنر زیبا رسالت خود را

به بهترین وجهی برای بشریت انجام داده است. تشبیه زیر راهم بادقت کامل مورد توجه قرار بدهیم که مولوی در توضیح یک اصل معقول، چه کرده است. اودریایات

زیر می‌خواهد فاصله‌های زمانی و ابعاد هندسی را از شدن‌های تکاملی منتفی ساخته و بگوید: گمان مبراینکه می‌گوئیم: «برو در ردیف معراجیان

عظمت‌های انسانی بایست و به معراج انسانیت صعود کن» یعنی حالا که تو در موقعیت پستی از انسانیت

قرار گرفته‌ای و احساس اشتیاق به مراتب عالی انسانی داری، باید سالها راه بروی و صدها فرسخ راه پیمانی کنی و در هشتاد سالگی به انسانیت خواهی رسید! بلکه

این حرکت و شدن در جوهر ذات توانجام خواهد گرفت که مرتبه‌الای آن با مرتبه پستی که در آن قرار گرفته‌ای هیچ

در صنف معراجیان گریستی (بایستی)

چون بر اقصا پرگشاید نیستی

نی چو معراج زمینی تا قمر

بلکه چون معراج کلکی تا شکر

مواد داخلی نیشکر است که مبدل به شکر می‌گردد

و هیچ فاصله هندسی میان آن مواد و شکر شدن وجود ندارد و آن فاصله زمانی که برای تحول مزبور لازم است، نه برای آنست که مواد داخلی نیشکر را از جانی دور بگیرد

و بیاورد و در داخل نیشکر قرار بدهد و آن را با چیز دیگری در ارتباط بگذارد، بلکه چنانکه تابش آفتاب و دیگر عوامل تحول از بیرون نیشکر مواد داخلی آنرا به شکر مبدل

می‌سازند، همچنین تعلیم و تهذیب و تزکیه جان و روان خام شمارا به روح ملکوتی مبدل می‌نمایند. در موقع نوشتن این مطالب می‌خواستیم موارد دیگری از تشبیهات

و تمثیلات مولوی را برای قابل فهم ساختن اصول و آرمانهای معقول از محسوسات بیاوریم، احساس کردم که

باید بیست درصد ابیات مولوی را در این محبت مورد استشهاد قرار بدهم، لذا بهمین مقدار قناعت می‌کنم و امیدوارم اشخاص فاضل که از سوز و اشتیاق درونی به

پیشرفت رهگذران حیات در مسیر شدن‌ها بهره‌مند می‌باشند، این عمل هنری بسیار سازنده را مخصوصاً

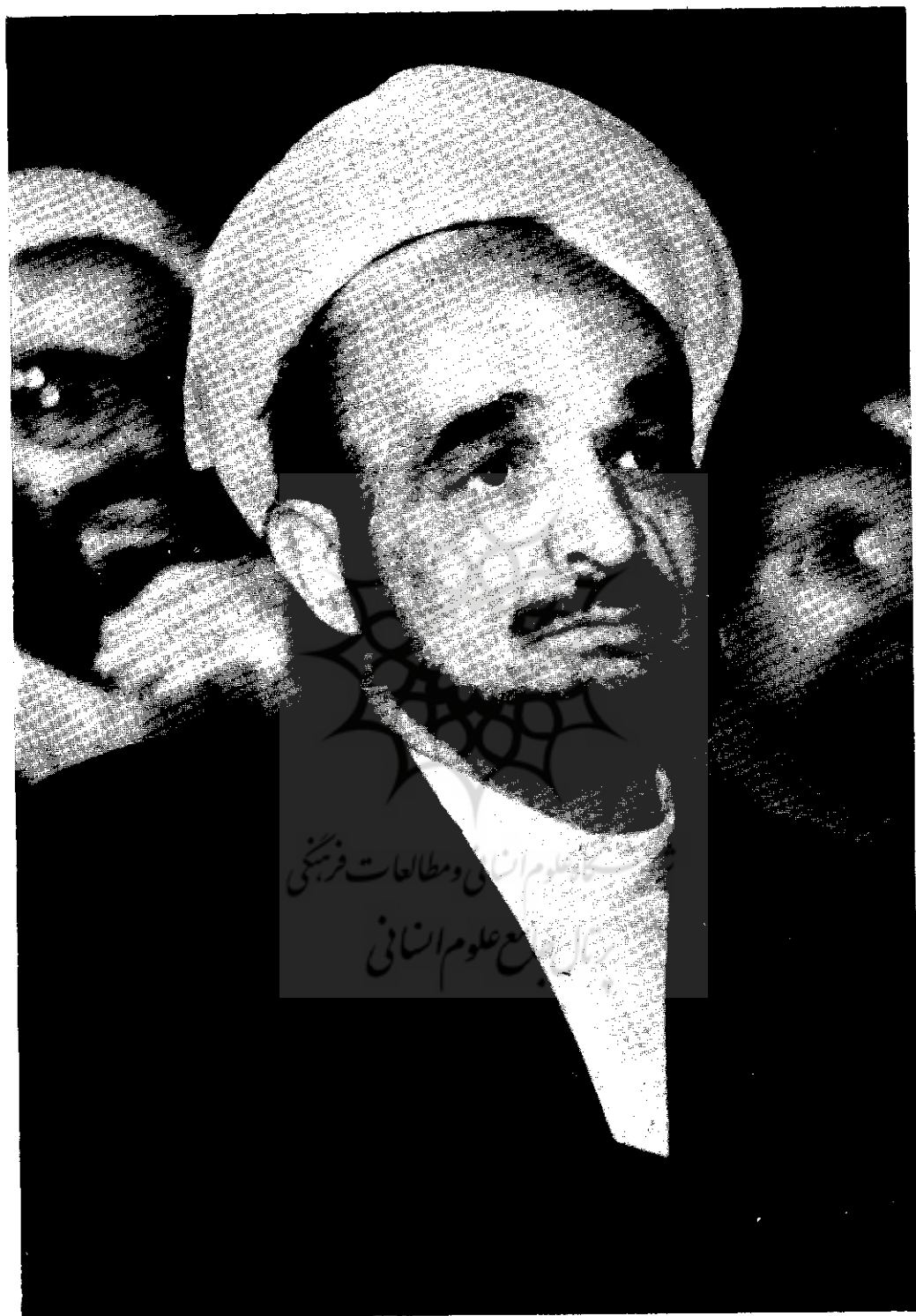
از کتاب مشنوی انجام بدهند و این دینی است که همه آشنایان معارف والای اسلامی در پیشبرد آرمانها و اصول

معقول بر ذمه دارند. آری، ای عشاق دل‌باخته زیبایی‌ها، بی‌ایند و مناظر عالی و بسیار زیبا و پرشکوه آرمانها و اصول

معقول را که از چشمه سارهای زلال حیات اصیل شما آبیاری می‌شوند، تماشا کنید. این مناظر بسیار زیبا است

به زیبایی آن حیات که زیبایی همه زیبایی‌ها را فقط اودر می‌یابد و این حیات است که ترانه‌های همه پرندگان خوش آواز در آهنگ موزون جهان هستی می‌شوند.

هر اثر هنری که در این تکاپوی فوق‌العاده سازنده موفق‌تر و منطقی‌تر عمل کند و حقایق درون ما را آنچنانکه هستند و موجودیت درونی ما را «آنچنانکه باید باشند» بهتر به معرض نمایش و تمثیل درآورد، اصیل‌تر و پایدارتر و سازنده‌تر خواهد بود. این همان کار بزرگی است که



در قرآن در تشبیهات و تمثیلاتش مشاهده می‌کنیم.

در خاتمه این مبحث به چند نکته بسیار مهم اشاره می‌کنیم:

نکته یکم - اینکه نه تنها در تشبیه و تمثیل معقول بر محسوس تطابق همه جانبه در میان طرفین تشبیه و تمثیل امکان پذیر نیست، بلکه حتی در تشبیه و تمثیل محسوس بر محسوس هم هیچ موقع تطابق کامل مشبه بر مشبه به امکان پذیر نمی‌باشد، برای اینکه:

است که در قرآن مجید در همه موارد تشبیه و تمثیل برای جلوگیری از اختلاط مزبور کلمه «مثل» و «امثال» و حرف تشبیه مانند «ک»، «کانما» و غیر ذلک را می‌بینیم. این تشبیه و هشدار است که مردم از آن مثل‌ها و تشبیهات بتوانند مقداری روشنائی درباره حقایق عالی و معقول داشته باشند و سپس برای درک و پذیرش آن حقایق به اندیشه و تعقل بپردازند. در آیه ۴۳ از سوره العنکبوت این هشدار را می‌بینیم که می‌فرماید:

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَاسٍ لِّئَلَّا يَعْقِلُوا إِلَّا الْعَالِمُونَ

(و ما این مثل‌ها را برای مردم می‌زنیم و از این مثل‌ها جز دانایان کس دیگری بهره‌تعلقی نمی‌برد)

مسلم است که خداوند متعال مردم را به تعقل خود آن مثل‌ها تحریک نمی‌کند، زیرا چون هدف از تشبیه و تمثیل توضیح حقایق عالی و معقول است، لذا فهم و درک مثال و شبیه باید آسان و سهل باشد و احتیاجی به تعقل نداشته باشد. بنابراین، مقصود خداوندی قطعاً اندیشه و تعقل درباره همان حقایق عالی و معقول است که بوسیله تشبیه و تمثیل مورد توصیف و توضیح محسوس قرار می‌گیرند.

نکته سوم - لزوم مراعات بهترین سنخیت‌های ثانوی میان آرمانهای معقول و نمودهای هنری و تشبیهاتی که برای توضیح و توصیف آنها بوجود می‌آیند. مقصود از سنخیت‌های ثانوی همان وجه تشابه است که هنرمند بایستی آنها را در بیان هنری خود مراعات نماید. مانند تشبیه انسان دلاور به شیر که می‌تواند در شجاعت و دلاوری هم سنخ باشند، نه در اینکه هر دو جاندارند، یا هر دو جسمند، یا هر دو توالد و تناسل می‌کنند. روی این قاعده است که می‌گوئیم: تشبیه زیر:

سخت‌گیری و تعصب خامی است

تاجینی کارخون آشامی است

یکی از عالی‌ترین تشبیه معقول بر محسوس است، زیرا وجه تشابه (سنخیت ثانوی و انشائی) در میان جنین و تعصب بخوبی مراعات شده است. وجه تشابه دو موضوع مزبور تنگنا بودن قفس و جایگاهی است که حیات جنین را در شکم مادر و تعصب را در ادراکات و معلومات

متحدنقشی ندارد این سرا تا که مثلی و انما می‌مرتا هم مثال ناقصی دست آورم تاز حیرانی خرد را وار هم زیرا از دیدگاه علمی و فلسفی هیچ دو موجود تحقق یافته‌ای در جهان هستی نمی‌تواند از همه جهات و ابعاد یکی بوده باشد، اگر واقعاً طرفین تشبیه کاملاً از همه جهات یکی باشند، تشبیهی وجود نخواهد داشت، بلکه مانند این خواهد بود که یک حقیقت را دو بار مشاهده یا بیان کنیم

حال که تشبیه محسوس بر محسوس نمی‌تواند همه جانبه باد، وضع تشبیه معقول بر محسوس و محسوس بر معقول و معقول بر معقول روشن‌تر است که به هیچ وجه امکان پذیر نمی‌باشد.

نکته دوم - مقصود از تشبیه در همه موارد، مخصوصاً در تشبیه معقول بر محسوس اثبات مدعا بوسیله استدلال نیست زیرا تشبیه و تمثیل در حقیقت یک عمل توصیفی و توضیحی درباره واقعیتی است که درک و تصور آن احتیاج به نمایش بوسیله مفاهیم روشن و قابل درک دارد، با نظر به این نکته است که میتوان از اشتباه و اختلاط تشبیه و تمثیل با استدلال جلوگیری نمود. متأسفانه عدم توانائی عده‌ای فراوان از مردم از تفکیک تشبیه و تمثیل از استدلال موجب شده است که زیبایی و مهارت در بیان و استخدام واحدهای خوش آیند در تشبیه و تمثیل تعقل و اندیشه را تحت الشعاع خود قرار داده و بقول مولوی، ترانه‌های بلبلان که منعکس کننده تائر این پرندگان از گل است، مانع تماشای خود گل‌ها و استشمام رایحه جانفزای آنها می‌گردد، بهمین جهت

ناچیزش محبوس نموده است. چنانکه جنین در شکم مادر اطلاعاتی از دنیای بیرونی با آن وسعت بیکران و تنوع موجودات و عظمت و شکوه جهان هستی ندارد و حتی احتمال آن را هم در ذهن خود خطور نمی دهد و اگر امکان داشته باشد که با طرق مختلف عظمت جهان بیرونی را به او بیان کنی، باز نخواهد فهمید و منکر خواهد گشت، همچنین متعصب کتبه نظر نمی تواند از دیدگاه ناچیز خود بگذرد و نه او راوی آن بنگرد. وجه تشابه دیگر میان آن دو، رضایت و خرسندی به موقعیت حیاتی خود می باشد که نمی توانند اقی بسیار وسیع حیات و تنوع ابعاد و استعدادهای آن را درک نموده و اراده هایی عالی تر از آن خواسته های محقر که مقتضای تنگنای قفس و جایگاهشان می باشد، داشته باشند. بنابراین هراتر هنری و تمثیل و تشبیه ادبی که ابعاد بیشتری از تشابهات آرمانهای معقول را بیان نماید، زیباتر و عالی تر و باشکوه تر خواهد بود.

۶- ظهور ناب عواطف و احساسات

بروز احساسات ناب و عواطف عالی و مثبت و تجسم آن بطور طبیعی و آزاد زیبا است این آرمان معقول نه بدانجهت مطلوب و جالب است که اطلاع و آگاهی انسانها از درون همدیگر در ارتباطات متنوع زندگی از نیازهای ضروری است، بلکه بدانجهت جالب و زیبا است که احساسات ناب و عواطف عالی درست مانند گل‌های شکوفای حیات است که از آب خود حیات آبیاری میگردد و مانند امواج حیات است که یا از طوفانها و یا از نسیم های لطیف درونی سر می کشند و بطور مستقیم از راه حواس ناظر وارد درون او میگردند و سطوح حیات او را به اهتزاز و نعره درمی آورند. همه مادر هنگام دیدن خنده های کاملاً طبیعی کودکان و تر شدن چشمان آن شکوفه های نوری حیات در موقع گریه های عاطفی [نه ضربه های ناراحت کننده] میدانیم که چه منظره زیبایی را تماشا میکنیم که با هیچ کلمه ای نمیتوانیم آن حالات را توصیف نمائیم. احساس زیبایی در نمود و بروز

احساسات ناب و عواطف عالی و مثبت دارای دو شرط مهم است:

شرط یکم- اینست که ناظر و تماشاگر تحت تأثیر آن احساسات و عواطف با زتاب مشابه یا متضاد نداشته باشد. همچنین تفکرات و هدف گیری های خاصی را از مشاهده منظره بروز احساسات و عواطف نداشته باشد که در هر دو صورت نظاره و تماشاگری بیننده مختل است و سرکاری با واقعیت ابراز شده ندارد.

شرط دوم- اینست که ناظر این زیبایی از حیات و پدیده ها و امواج آن آگاهی و اطلاعی داشته باشد و واقعیت حیات برای او قابل طرح و چشیدن بوده باشد. زیرا برای کسی که حیات یک پدیده کیفی مادی است که در میان عوامل جبر در حال حرکت و جنبش است و تنها از حیات، بعد صیانت ذات و خود محوری را می فهمد، تجسم آرمان معقول مورد بحث هیچ مفهومی نخواهد داشت. برای کسی که فاقد آگاهی از عظمت ارزش حیات است، احساسات ناب و عواطف عالی و مثبت و تجسم آنها بطور آزاد در یک انسان معنی و حقیقتی ندارد، چه رسد به اینکه یکی از زیباییها محسوب گردد. یکی از موارد بروز عظمت های هنری ترسیم و نمایش همین آرمان معقول است که در همه جوامع از استقبال شایان توجه برخوردار بوده است.

۷- آرمان تجسم و نمایش ارزشها

زیبایی آرمان تجسم و نمایش ارزشها- هیچ جامعه و دورانی در تاریخ بشری تا کنون دیده نمی شود، مگر اینکه برای خود یک عده حقایق را به عنوان ارزشهایی انتخاب و آنها را مطلوب تلقی نموده و دفاع از آنها را بعهده گرفته است و این مطلب منافاتی بانسبیت ارزشها و قرار گرفتن آنها در معرض دگرگونیها ندارد. مانند معلوماتی که بشر آنها را از طرق مختلف بدست می آورد و ضمناً از نسبی بودن و قرار گرفتن آن

معلومات در معرض تحولات نیز آگاه می باشد. ارزشهای اخلاق، شجاعت، عفت، حکمت، گذشت ها وفداکاری ها بر مبنای انسانیت هنگامی که در سخن یا ترسیم به نمایش درمی آیند، از زیبایی های بسیار جالب توجه می باشد البته درک و دریافت این نوع زیبایی ها هم مانند زیبایی نوع ششم، مطلق نبوده، بلکه مشروط است و شرط اساسی درک و دریافت این نوع زیبایی ها عبارتست از شناخت و پذیرش ارزش ها برای کسی که خود حقیقت اخلاق دارای ارزش نیست و حرکتی برای خود جز طواف دور خویشتن و در رابطه با دیگران جز تفکرات ها بیسم و ماکیاولیسم ندارد، چه اخلاقی چه حقیقی و کدامین واقعی قابل طرح است که نوبت به زیبایی تجسم و نمایش آنها برسد.

شجاعت یک آرمان والای معقولی است که گاهی تا حد اعلاى استقلال شخصیت تصعید می شود، شجاعت می گوئیم، نه درندگی و زورگوئی و قدرت بازی. نمایش و بروز این آرمان والا نقش بزرگی را در بوجود آوردن اراده های قوی و توجیه شده بسوی خیرات و ریشه کن کردن پلیدیها دارا می باشد. عفت یکی از معقول ترین آرمانهاست که اگر بطور صحیح به نمایش درآید، زیباترین نمود روحی به نمایش درآمده است.

-۸-

استقلال شخصیت و قرار نگرفتن آن در میان حلقه های زنجیری وابستگی ها که تقریباً مساوی نابودی شخصیت است. قطعی است که از هر قلمرو و بعدی که بنگریم استقلال شخصیت یکی از آرمانهای معقول ما است. این آرمان را در طبیعت یادریک اثر هنری در یک درختی که در دامنه کوهی که عاری از سبزی و طراوت و روئیدنیهاست می توانیم مجسم نمائیم.

